

پاسخ به آقای داود رضوی

محسن حکیمی

دوشنبه پانزدهم مهر ۱۳۸۷

راستش وقتی نوشته آقای داود رضوی به نام «آنهايي که بيرون گود هستند و مي گویند لنگش کن» را خواندم دچار این شک و شبهه شدم که آیا این نوشته را آقای رضوی نوشته یا کسی دیگر آن را نوشته اما نام او را زیر آن گذاشته است. یک دلیل برای این شبهه آن بود که پس از این که فرقه بازان رفرمیست نتوانستند با هو و جنجال و شانناژ فعالان ضد سرمایه داری را از میدان به درکنند، اخیراً ترفند جدیدی را پیشه کرده اند به این معنی که کارگران را سپر خود می کنند و فرقه بازی های خود را این بار به نام کارگران انجام می دهند. این فرقه بازان شارلاتان که رسواتر از آنند که کسی فریبشان را بخورد نام کارگران را زیر توطئه نامه های خودنوشته می گذارند و وانمود می کنند که این توطئه نامه ها را کارگران نوشته اند. به هر حال، یکی از علت های ایجاد شبهه در مورد نوشته آقای رضوی این بود که مبادا فرقه بازان توطئه گر از نام آقای رضوی سوء استفاده کرده و حرف های خود را از زبان ایشان زده باشند. علت دیگر این شک و شبهه آن بود که نه نوشته اخیر من در نقد سنديکا («سنديکا : از اين جا مانده و از آن جا رانده!») و نه یکی دو برخورد حضوری من با آقای داود رضوی هیچ کدام دلیل و توجیهی برای برخورد خصمانه و تهمت زبانه ایشان با من به دست نمی دهند. من در نوشته ام فقط به عنوان یک مخالف سنديکا به نظرات ایشان و برخی دیگر از اعضای هیئت مدیره سنديکای شرکت واحد برخورد کرده ام بی آن که از دایره ادب خارج شوم یا هیچ ادعای بی اساس و غیرمستندی را مطرح کنم یا هیچ اتهامی به ایشان یا دیگران بزنم. علاوه بر این، من در آن نوشته اصلاً از ایشان نپرسیده ام که آیا شخص ایشان برای جنبش کارگری مبارزه کرده است یا نه؟ آیا ایشان به خاطر این مبارزه هزینه داده و به زندان رفته است یا نه؟ آیا ایشان داخل گود است یا بیرون گود؟ آیا ایشان کارگری گرسنه است یا روشنفکری شکم سیر؟ آیا ایشان به حرفش عمل هم می کند یا فقط حرف می زند؟ آیا ایشان هم در حرف و هم در عمل سرخ است یا در حرف سرخ است و در عمل زرد، یعنی در حرف حمایت اتحادیه های بین المللی از سنديکای شرکت واحد را رد می کند اما در خفا و در عمل با این اتحادیه ها کار می کند؟ آیا ایشان فقط در سایت ها مطلب می نویسد یا در میدان مبارزه عملی هم حضور دارد؟ آیا ایشان فقط در اتاقش و در خلوتش مبارزه می کند یا در بیرون هم این کار را می کند؟ آیا زندگی واقعی ایشان هیچ ربطی به جنبش کارگری دارد یا درحالی که از کارگران حرف می زند خود در ناز و نعمت زندگی می کند؟ آیا ایشان هم اینک در صحنه مبارزه حضور دارد یا صحنه را ترک کرده است؟ آیا...؟ همه این حرف ها را آقای رضوی در مورد من گفته است اما من هیچ کدام از آن ها را از او نپرسیده ام. علت این هم که این ها را از آقای رضوی نپرسیده ام این نیست که آن ها را مهم نمی دانم. برعکس، به نظر من این پرسش ها کاملاً مهم هستند و حتماً باید جواب بگیرند و من نیز در پایین به همه آن ها جواب خواهم داد. اما اولاً جای آن ها در یک نوشته انتقادی نظری در باره تشکل کارگری نیست. ثانیاً، و مهم تر از آن، مطرح کردن آن ها نباید باعث طفره رفتن از پاسخ به مسائل مطرح مورد بحث و در این مورد خاص مسائل مطرح شده در نوشته من در باره سنديکای شرکت واحد شود،

حال آن که آقای رضوی از پاسخ دادن به نقد من طفره رفته و به جای آن به رجز خوانی از یک سو و اتهام زنی بی پایه و اساس از سوی دیگر پرداخته است. بنابراین، در نوشته من هیچ دلیل و توجیهی نمی توان یافت که مجوز برخورد طلبکارانه و خصمانه و تهمت آمیز را به آقای رضوی بدهد. در یکی دو برخورد حضوری هم که باهم داشته ایم فکر نمی کنم که ایشان چیزی جز احترام از من دیده باشد (همان گونه که من نیز در این برخوردها چیزی جز احترام متقابل از ایشان ندیده بودم). با این اوصاف، طبیعی بود که خواندن نوشته ایشان شک و شبهه فوق را در من ایجاد کند. از همین رو بود که پیش از آن که به پاسخ گویی اقدام کنم برای حصول اطمینان از این که نوشته واقعاً از قلم ایشان تراوش کرده است این نکته را تلفنی از او پرسیدم. آقای رضوی تأیید کرد که نوشته را خودش نوشته است و بدین سان شفاهاً نیز مسئولیت مطالب مطرح شده در آن را پذیرفت. پس، اولاً به مصداق این که کار از محکم کاری عیب نمی کند بر من مسجل شد که نوشته را خود ایشان نوشته است و ثانیاً باز هم به مصداق این که خودکرده را تدبیر نیست ایشان باید انتظار شنیدن پاسخ درخور به مطالب ادعایی خود را داشته باشد.

عمده نوشته آقای رضوی به طرح گزافه گویی هایی مبنی بر حضور ایشان در گود مبارزه و حضور من در بیرون این گود و نیز تهمت و اتهام به من اختصاص یافته است. اما در لابه لای این گزافه گویی ها و تهمت ها برخی پرسش ها نیز مطرح شده که جنبه نظری دارد و در پاسخ به برخی نکات نوشته من بیان شده است. از آنجا که اهمیت این پرسش ها برای من بیشتر از سایر مطالب نوشته آقای رضوی است، ابتدا به آن ها می پردازم.

ایشان پرسیده است: «... بحث اساسی آنجاست که آیا امکان به وجود آمدن سندیکا و نهاد مستقل کارگری در ایران هست یا نه؟»

در پاسخ باید بگویم که اولاً قراردادان سندیکا در کنار «نهاد مستقل کارگری» خلط مبحث است. این ها دو مقوله متفاوت هستند. اگر منظور از استقلال نهاد کارگری نه فقط استقلال از دولت و کارفرما بلکه استقلال از سرمایه باشد، سندیکا به هیچ وجه نهاد مستقل کارگری نیست. زیرا همان گونه که خود آقای رضوی گفته است سندیکا تشکلی است که به کارفرما نیز کمک می کند. و تشکلی که به کارفرما کمک کند مطلقاً نمی تواند مستقل از سرمایه باشد. ثانیاً باید منظور از «به وجود آمدن» را مشخص کنیم. ظاهراً و با توجه به مضمون نوشته و نظریات رضوی منظور، به وجود آمدن به صورت قانونی و رسمی است. پس سؤال آقای رضوی در واقع این است که آیا امکان به وجود آمدن سندیکا در ایران به صورت قانونی هست یا نه؟ پاسخ خود ایشان به این پرسش مثبت است. جالب این است که ایشان در شرایطی به این توهم چسبیده است که سندیکای شرکت واحد سرکوب شده و رئیس هیئت مدیره آن به پنج سال زندان محکوم شده و هم اکنون در زندان است و سایر اعضای هیئت مدیره هم اخراج و دادگاهی شده و چه بسا در آینده به زندان بیفتند. هر کارگری که به این توهم مخرب و تسلیم طلبانه مبتلا نباشد به روشنی می تواند ببیند که سندیکا که چه عرض کنم جمهوری اسلامی اکنون دیگر حتی به شورای اسلامی کار و انجمن صنفی هم - که در قانون خودش آمده - اجازه تشکیل نمی دهد. اما اگر منظور این است که کارگران با مبارزه خود سندیکا را به رژیم تحمیل می کنند و رژیم در واقع در اثر این مبارزه سندیکا را رسمیت و قانونیت می دهد، باید گفت این امر فقط و فقط در شرایطی اتفاق خواهد افتاد که رژیم قدرت سرکوبش را از دست داده باشد یا کارگران بتوانند اعمال قدرت کنند، و در چنان شرایطی هم هیچ کارگر عاقلی دنبال سندیکای قانونی نخواهد رفت. بدیهی است که ما اکنون در آن شرایط نیستیم و داریم به

شدت سرکوب می شویم. مسئله این است که کارگران چه به دنبال سندیکا باشند و چه در پی تشکل مستقل سراسری و ضدسرمایه داری در هر دو صورت سرکوب می شوند. پس عقل سلیم حکم می کند که آن ها دنبال تشکلی بروند که به دلیل تکیه بر قدرت توده کارگران و برخورداری از توان مقاومت بیشتر در مقابله با سرکوب، لااقل هزینه کمتری می دهد و کمتر سرکوب می شود. آیا مضحک و در عین حال رقت بار نیست که ما هم سرکوب شویم و هم دنبال تشکلی باشیم که نه تنها هیچ گونه قدرت مقابله با این سرکوب را ندارد بلکه، برعکس، از طریق سازش و مصالحه با کارفرما از بالا و در غیاب توده کارگران در واقع به کارفرما کمک می کند که شیره جان کارگران را بیشتر بمکد و، در مقابل، به کارگران آدرس غلط می دهد و به جای مبارزه با سرمایه داری آن ها را دنبال خودسویه اصلاحات می فرستد؟

آقای رضوی پرسیده است: «در جامعه ای که میلیون ها انسان دنبال آن هستند که نیروی کارشان را بفروشند و خریدار نیست، معلوم نیست شما چطور مزدش را می خواهید لغو کنید؟ در جامعه ای که مردم باید دو تا سه کار داشته باشند این حرف ها یعنی چه؟»

می بینیم که چگونه حرف سرمایه دار از دهان آقای رضوی بیرون می آید! اما پیش از آن که جلوتر بروم و به این پرسش او پاسخ دهم ناچارم به آقای رضوی بگویم لطفا حرف من را تحریف نکنید! اولاً من از لغو کارمزدی سخن گفته ام نه از لغو مزد. من گفته ام کاری که در ازای مزد و برای امرار معاش انجام می گیرد باید از بین برود تا کارگر و به طور کلی انسان رها شود. لغو مزد به معنای لغو کارمزدی نیست. آنچه باید لغو شود رابطه اساسی و زیربنایی خریدوفروش نیروی کار یا همان سرمایه است. مزد یا بهای نیروی کار در واقع معلول این رابطه است و نه علت آن. علت باید از میان برود نه معلول. ثانیاً قرار نیست «ما» کارمزدی را لغو کنیم که رضوی نوشته است: «شما چطور مزدش را می خواهید لغو کنید؟» نیرویی که کارمزدی را لغو می کند طبقه کارگر متشکل در شورای سراسری ضدسرمایه داری است که به قدرت همین شورا قدرت سیاسی را به چنگ آورده و ماشین دولتی سرمایه را در هم شکسته و نابود کرده است. وظیفه «ما» به عنوان فعالان ضدسرمایه داری طبقه کارگر فقط طرح این افق و مبارزه برای بسترسازی آن با عزیمت از مطالبات پایه ای کارگران است. البته و صد البته مبارزه با رفرمیسم و افشای کولی دادن سندیکالیست ها به سرمایه داران و مدافعان و نظریه پردازان آن ها همچون عباس عبدی نیز از جمله وظایف بی چون و چرای ما است که با قاطعیت تمام به آن عمل خواهیم کرد. ثالثاً بحث اصلاً بر سر **خواستن** نیست که رضوی پرسیده است: «شما چطور مزدش را می خواهید لغو کنید؟» کارگران برای آن که زنده بمانند یا دست کم برای آن که از حداقل امکانات زندگی برخوردار باشند **مجبورند** برای لغو کارمزدی مبارزه کنند. این گونه نیست که اگر هم نخواستند می توانند برای لغو کارمزدی مبارزه نکنند. این مبارزه یک جبر است، درست همان گونه که نان درآوردن و سیر کردن شکم یک جبر است. فقط یک کارگر متوهم به سرمایه داری یا خدمتگزار سرمایه نمی تواند این را درک کند.

با این توضیحات، پرسش تحریف آمیز و پا شکسته آقای رضوی به این صورت در می آید که «در جامعه ای که میلیون ها انسان دنبال آن هستند که نیروی کارشان را بفروشند و خریدار نیست لغو کارمزدی توسط طبقه کارگر چگونه ممکن است؟» اما پاسخ این پرسش در خود آن نهفته است. فروشندگان نیروی کار یا کارگران دقیقاً به این دلیل امکان لغو کارمزدی را پیدا می کنند که می خواهند نیروی کارشان را بفروشند اما خریداری برای آن پیدا نمی کنند. به

عبارت دیگر، آن‌ها برای آن‌که زنده بمانند یا دست کم برای آن‌که از حداقل زندگی برخوردار باشند مجبورند آن عاملی که این امکان را از آنان سلب کرده است از میان بردارند و این عامل هم چیزی نیست جز نظام سرمایه داری، چیزی نیست جز کارمزدی. بنابراین، در جامعه ایران هیچ چیز واقعی‌تر از امکان لغو کارمزدی نیست. تمام مسئله بر سر تبدیل این امکان به واقعیت بالفعل است. اختلاف ما فعالان ضدسرمایه داری با رفرمیست‌هایی چون داود رضوی درست در همین جا است. ما برآنیم که به کارگران کمک کنیم تا با ایجاد تشکل‌های سراسری و ضدسرمایه داری این امکان را به واقعیت بالفعل تبدیل کنند. اما رفرمیست‌ها به جای این کار ترجیح می‌دهند سندیکای رفرمیستی درست کنند و به سرمایه دار کمک کنند تا کارگران را بیشتر بچاپد. این است دلیل مخالفت من با امثال آقای رضوی و با سندیکا. ممکن است بگویند این تبدیل، کار حضرت فیل است و حالاها حالاها انجام نمی‌گیرد. در این سخن واقعیتی وجود دارد و آن همانا دشواری این کار است. اما اولاً دشوار بودن به معنای ناممکن بودن نیست. ثانیاً یکی از عواملی که این امر را این‌گونه دشوار کرده است اتفاقاً همان رفرمیسم سندیکالیستی امثال داود رضوی است. یک سنگ بسیار مستحکم سرمایه داری جهانی برای جلوگیری از مبارزه کارگران جهان برای لغو کارمزدی همان سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری است که اکنون سندیکالیست‌های ایرانی به توصیه اصلاح طلبانی نظیر عباس عبدی دارند نسخه آن را برای طبقه کارگر ایران می‌پیچند. کارنامه اتحادیه‌های کارگری در قرن گذشته و به ویژه عملکرد کنونی آن‌ها به عینه به ما نشان می‌دهد که چگونه این تشکل‌ها و سران آن‌ها، که خود در بسیاری موارد از سهامداران شرکت‌ها و کارخانه‌ها هستند، با مهار مبارزات ضدسرمایه داری کارگران از طریق سازش و مصالحه از بالای سر توده کارگران به مانع‌بزرگی در راه پیشروی و پیروزی این مبارزات تبدیل شده‌اند.

آقای رضوی پرسیده است: «سازمان ضدسرمایه داری در کشوری که سی سال است خودش را ضدسرمایه داری معرفی کرده است کدام صیغه ای است دیگر؟»

آیا معنای ضمنی و تلویحی این پرسش این است که جمهوری اسلامی **ضدسرمایه داری** است؟ هیچ بعید نیست. با توجه به رفرمیسم داود رضوی و به طور کلی گرایش حاکم بر سندیکای شرکت واحد هیچ بعید نیست که رضوی واقعاً جمهوری اسلامی را ضدسرمایه داری بداند. اگر چنین باشد، داود رضوی باید این را آشکارا و بی‌پرده بگوید تا کارگر گرسنه شرکت واحد بداند که چه کسی در پوشش دفاع از کارگر در واقع دارد سنگ سرمایه دار را به سینه می‌زند. چرا که مخالفت با «ضدیت جمهوری اسلامی با سرمایه داری»!! هیچ معنایی جز دفاع آشکار از سرمایه ندارد. اما اگر معنای پرسش آقای رضوی این است که جمهوری اسلامی ضدسرمایه داری نیست و خودش را ضدسرمایه داری معرفی می‌کند، در این صورت باید از او پرسید وظیفه او به عنوان یک فعال کارگری چیست؟ آیا او نباید نقاب فریب کارانه و عوام‌فریبانه «ضدسرمایه داری» را از چهره این رژیم بردارد و ماهیت واقعی آن را به کارگران نشان دهد؟ در اینجا ممکن است داود رضوی بگوید منظورش این است که کارگران با ایجاد سازمان ضدسرمایه داری موافق نیستند زیرا برای آن‌ها هر حرف ضدسرمایه داری، جمهوری اسلامی را تداعی می‌کند. این گفته البته سال‌ها پیش و به ویژه اوایل پیدایش جمهوری اسلامی صدق می‌کرد. اما به مرور و با آشکار شدن ماهیت سرمایه دارانه جمهوری اسلامی در این سی سال کمتر کارگری را می‌توان یافت که جمهوری اسلامی را ضدسرمایه داری بداند. اما حتی اگر چنین باشد و کارگران بسیاری ضدیت با سرمایه داری را با جمهوری اسلامی تداعی کنند،

این امر باز هم نگرش و رویکرد رفرمیستی خود داود رضوی و امثالهم را زیر سؤال می برد. زیرا این درک از سرمایه که مبارزه ضدسرمایه داری را در ردیف عوام فریبی های «عدالت طلبانه» امثال احمدی نژاد می گذارد اتفاقاً توسط رفرمیست ها - اعم از سندیکالیست های اتحادیه پرست و سکتاریست های فرقه باز - در میان کارگران اشاعه داده شده است. اگر به رغم افشای ماهیت سرمایه دارانه جمهوری اسلامی در طول این سی سال هنوز هم کارگرانی وجود دارند که این رژیم را ضدسرمایه داری می دانند، آنان این را از جریان هایی به ارث برده اند که در رقابت با سرمایه داری خصوصی نوع غربی (که آن را «امپریالیسم» می نامیدند) می خواستند سرمایه داری دولتی نوع شوروی را تحکیم و تثبیت کنند. ظنر تاریخ را ببینیم که اکنون همان جریان ها با کمال وقاحت و طوری که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است قبله خود را عوض کرده اند و این بار در مقابل سرمایه داری دولتی و در همدستی با اصلاح طلبان معلوم الحالی چون عباس عبدی می خواهند سرمایه داری غربی و دموکراسی غربی همراه آن را در ایران تثبیت و تحکیم کنند. (همین جا بگویم که تلاش کنونی سندیکالیست ها و بخشی از فرقه گرایان رفرمیست برای سندیکاسازی در ایران در راستای همین تعویض قبله گاه انجام می گیرد). به این ترتیب، می بینیم که اعم از این که داود رضوی جمهوری اسلامی را ضدسرمایه داری معرفی کرده باشد یا منظورش این باشد که جمهوری اسلامی ضدسرمایه داری نیست اما خودش را این گونه معرفی می کند در هر حال صیغه ای را باب کرده است که خود او و دوستانش دسته گل آن را به آب داده اند. از این ها همه گذشته، این چه منطقی است که چون دولت خود را ضدسرمایه داری معرفی می کند پس کارگران نباید سازمان ضدسرمایه داری به وجود آورند؟! حال که رژیم به دروغ خود را ضدسرمایه داری معرفی می کند، پس کارگران نباید سازمان ضدسرمایه داری به وجود آورند!!! اتفاقاً در چنین شرایطی عقل سلیم و مبارز حکم می کند که کارگران با ایجاد سازمان ضدسرمایه داری به همگان نشان دهند که دولت دروغ می گوید، زیرا اگر واقعاً ضدسرمایه داری بود مبارزه کارگران برای ایجاد سازمان ضدسرمایه داری را سرکوب نمی کرد.

آقای رضوی می نویسد: «از قول من می نویسید که من گفته ام تشکل سندیکا به کارفرما کمک می کند. یادتان رفته است سندیکا نهاد صنفی است نه تشکیلات انقلابی. خوب معلوم است که در جامعه سرمایه داری یا حتی سوسیالیستی آن وجود نهاد صنفی یعنی رشد کلیت آن واحد کاری. تا زمانی که نیروی کار به عنوان مزد خریدو فروش می شود این نهاد هست.»

در اینجا آقای رضوی برای توجیه این گفته اش که «سندیکا تشکلی است که به کارفرما کمک می کند» عذر بدتر از گناه می آورد. از نظر ایشان، سندیکا به این دلیل به کارفرما کمک می کند که وظیفه اش «رشد کلیت واحد کاری» است. گویی اشکال ندارد که بگوئیم وظیفه سندیکا «رشد کلیت واحد کاری» است. تمام بحث من این است که تشکلی که وظیفه اش «رشد کلیت واحد کاری» باشد یک تشکل کارفرمایی است و نه کارگری، حتی اگر هزار بار هم خود را کارگری بنامد. به عبارت دیگر، سندیکا اتفاقاً به این دلیل یک تشکل کارفرما پسند است که وظیفه اش «رشد کلیت واحد کاری» است. «رشد کلیت واحد کاری» چیزی جز رشد و تقویت سرمایه دار آن واحد کاری نیست. و تقویت سرمایه دار هم چیزی جز تضعیف کارگر نیست. این همان نکته مهم و اساسی است که آقای رضوی دقیقاً به دلیل سندیکالیست و رفرمیست بودن اش قادر به درک آن نیست. سرمایه دار و کارگر نه تنها سرسوزنی منفعت مشترک ندارند بلکه دره بس عمیقی از فاصله طبقاتی آن ها را از هم جدا می کند. فقط یک کارگر متوهم به سرمایه داری یا

کارگری که رفاه خود را درگرو خوش خدمتی به سرمایه دار بداند، می تواند از طبقات کارگر و سرمایه دار به عنوان یک وحدت فاقد تضاد سخن بگوید، وحدتی که در آن گویا رفاه زندگی کارگر در گرو رشد سرمایه است. رفاه کارگر نه درگرو رشد سرمایه بلکه، برعکس، درگرو تضعیف سرمایه است؛ همان گونه که تقویت سرمایه نیز در گرو تضعیف کارگر است. آقای رضوی می گوید «تا زمانی که نیروی کار به عنوان مزد خرید و فروش می شود، سندیکا هست». به نظر من هم تا زمانی که خرید و فروش نیروی کار وجود دارد، یعنی تا زمانی که سرمایه هست، سندیکا هم هست. اما این هستی به علت نیاز طبقه سرمایه دار است و نه احتیاج طبقه کارگر. تشکلی که رابطه خرید و فروش نیروی کار را به رسمیت بشناسد و کارگران را بر اساس این رابطه یکسره ضدانسانی به تفاهم به کارفرما فرابخواند و حداکثر کاری که می تواند بکند چانه زنی و گرفتن ناچیزترین و حقیرترین بها برای نیروی کار و، درمقابل، آویختن کارگران به داربست نظام انسان کش سرمایه داری است، فقط به درد طبقه سرمایه دار و دولت آن می خورد. چنین تشکلی نه تنها هیچ نفعی به حال طبقه کارگر ندارد بلکه یک تشکل کاملاً ضدکارگری است. در پوشش دفاع از منافع کارگر به منافع سرمایه دار خدمت می کند.

آقای رضوی می نویسد: «در آخر شما از شورای کارگری نام می برید ولی هیچ وجود و حضوری ما ندیده ایم و فقط در حد همان صحبت در سایت و کاغذ است.»

روشن است که اکنون در هیچ جای ایران شورای کارگری ضدسرمایه داری وجود ندارد. اما این اصلاً به این معنا نیست که نمی تواند به وجود آید. حرف آقای رضوی مثل این می ماند که پنج سال پیش کسی به او می گفت صحبت شما درباره سندیکا در حد سایت و کاغذ است و ما تاکنون هیچ وجود و حضوری از سندیکا ندیده ایم! این که اکنون چیزی به نام شورای کارگری وجود ندارد دلیل نمی شود که این تشکل نتواند به وجود آید. این گونه سخن گفتن فقط از کسانی بر می آید که از زیر کار سخت و پرهزینه شانه خالی می کنند و سازشکاری و رفرمیسم خود را تحت این عنوان توجیه می کنند که امکان تشکل شورایی و ضدسرمایه داری وجود ندارد و این تشکل فقط در حد صحبت در سایت و کاغذ است یا فقط در شرایط انقلابی به وجود می آید. اما این حرف به پهلوانی که خود را داخل «گود» می داند حتماً برمی خورد. پس پردازیم به رجزخوانی های این پهلوان و نیزتهمت های بی پایه و اساس او.

۱- عنوان نوشته آقای رضوی این است: «آنهايي که بیرون گود هستند و می گویند لنگش کن». آنچه دربرخورد نخست با این جمله به ذهنم می رسد این است که اگر اصناف قرون وسطی برای بیان عرصه و اشکال مبارزه خود استعاره های «گود» زورخانه و «لنگ» کردن حریف را به کار می بردند به آنان ایرادی نمی شد گرفت. زیرا با مفاهیم دنیای خود سخن می گفتند. اما وقتی کارگر جامعه سرمایه داری و در قرن بیست و یکم این استعاره ها را به کار می برد نمی دانم جز درک عقب افتاده و «زورخانه ای» خود از مبارزه طبقه کارگر چه چیزی دیگری را می خواهد نشان دهد؟ بگذاریم آقای رضوی خود را «داخل گود» و من را «بیرون گود» می داند. ایشان این منظور خود را به صورت های دیگر نیز بیان کرده است، از جمله: «ده روز کار عملی بهتر از ده سال کار نظری است»، «شما چرا نمی خواهید بپذیرید که کار عملی سخت و پرهزینه است و شما و دوروبری هایتان قادر به این کار نیستید. سنگ بزرگ علامت نزدن است»، «امروز جنبش کارگری نیاز به تئوریسین ندارد، فقط باید یک سرسوزن به آن همه حرفی که زده می شود، عمل شود که خودش کلی کار است»، «ما افتخار می کنیم که تا به امروز در راهروهای

دادگاه ها و ادارات کار مبارزه مان را ادامه داده ایم»، «ناخداهای جنبش کارگری زودتر از هرکسی صحنه را ترک کرده اند و فقط در اتاق هایشان و در خلوتشان به این مبارزه ادامه می دهند».

مضمون همه این رجزخوانی ها این است که ایشان دارد عملاً مبارزه می کند و برای آن هزینه می دهد در حالی که من فقط حرف می زنم، در مبارزه عملی حضور ندارم، هزینه نداده ام، فقط در سایت ها مطلب می نویسم، صحنه مبارزه را ترک کرده ام، در اتاق و در خلوت خودم مبارزه می کنم و الی آخر. اولاً من اگر به طور عملی دست کم از آقای رضوی بیشتر فعالیت نکرده و بیشتر از ایشان هزینه این فعالیت را (به صورت دادگاه و زندان و محکومیت) نداده باشم، کمتر نداده ام. ایشان نیز قاعدتاً باید این را بداند اما طفره رفتن از پاسخ گویی به نقد من در مورد سندیکا و به جای آن پرداختن به این رجزخوانی ها باعث شده که خود را به کوچه علی چپ بزنند. من نه نیازی به ذکر داستان زندگی، فعالیت ها و دستگیری ها و محکومیت های خود دارم و نه می خواهم آن را به رخ دیگران بکشم. اما اگر آقای رضوی اصرار داشته باشد، این ها را بازگو خواهم کرد. منتها از هم اکنون این اطمینان را به ایشان می دهم که در این مقابله او برنده نخواهد بود. ثانیاً، اگر نخواهیم از سال های دهه شصت سخن بگوییم، دست کم در همین سال های اخیر که آقای رضوی نیز شاهد آن بوده است، کارگران بسیاری دستگیر و محکوم شده و بسیار بیشتر از بازداشت چندروزه ایشان زندان کشیده اند اما کلامی درباره آن به زبان نیاورده اند. زیرا به درستی این محکومیت ها را در قیاس با شکنجه و اعدام بسیاری از همزنجیران خود در سال های دور و نزدیک اساساً قابل طرح ندانسته اند. ثالثاً آقای رضوی اگر بخواهد دست کم شأن یک فعال کارگری را حفظ کند باید از این رجزخوانی های حقیرانه دست بردارد و بفهمد که تمام هزینه هایی که من و ایشان و هر فعال کارگری دیگری پرداخته ایم و می پردازیم و خواهیم پرداخت قطره بس ناچیزی است از اقیانوس سراسر درد ورنج و عذاب و شکنجه روزانه اکثریت عظیم کارگرانی که نظام سرمایه داری تسمه از گردنه شان کشیده و به معنای واقعی کلمه به چهارمیخ کشیده شده اند. زندان و شکنجه و حتی تیرباران فعالان کارگری فقط و فقط نوک کوه یخ عظیمی است که بدنه اش در اعماق جامعه سرمایه داری پنهان است. و این همان چیزی است که آقای رضوی نمی بیند یا نمی خواهد ببیند. او ترجیح می دهد که با چشم بستن بر ژرفای ظلم و ستم جامعه سرمایه داری از مبارزه با آن طفره رود و در عوض درباره چندروز بازداشت خود رجز بخواند. غافل از این که او با ایستادن در کنار عباس عبدی و دشمنی با فعالان ضدسرمایه داری نشان داده است که پهلوان پنبه ای بیش نیست.

۲- «این که آقای حکیمی تازه یادش افتاده بعد از ماه ها از گذشت آن مصاحبه (منظور مصاحبه عباس عبدی با رضوی و مددی است) به نقد آن پردازد جای سؤال فراوان دارد، چرا که اخیراً ما هم از طرف ادارات کار استان تهران و دیوان عدالت اداری احکام غیر عادلانه ای دریافت کرده و همواره از سوی دادگاه انقلاب همچنان در راهروها بروبیا داریم و فقط مانده بود که امثال حکیمی در این دوره به ما حمله کنند.»

اولاً من این مصاحبه را در همان زمان انتشارش نقد کرده بودم منتها مجال تکمیل و انتشار آن را پیدا نکرده بودم. علت تأخیر در انتشار آن چیزی جز این نبود. اگر آقای رضوی نمی خواست غرض و رزانه و کینه توزانه سخن بگوید می توانست علت این تأخیر را بپرسد و از من بخواهد که آن را توضیح دهم، نه این که این اتهام ناجوانمردانه را به من بزند که گویا من فرصت را مغتنم شمرده و همزمان با صدور احکام اخراج برای او و دوستانش به آنان «حمله» کرده ام!

ثانیاً با حساب آقای رضوی کسی که انتقادی به سندیکای شرکت واحد داشته باشد هیچ وقت نخواهد توانست حرفش را بزند. زیرا دست کم از اواخر سال ۸۴ تا کنون فعالان این سندیکا در راهروهای اداره های کار استان تهران و دیوان عدالت اداری و دادگاه انقلاب «بروبیا» دارند و هیچ بعید نیست که این «بروبیا» چند سال دیگر هم طول بکشد. و چون براساس استدلال آقای رضوی هرکس در این شرایط به سندیکا انتقاد کند در واقع با رژیم همسو شده و به فعالان سندیکای واحد «حمله» کرده است، منتقدی که نخواهد متهم به این همسویی شود به ناچار باید دم فروبندد و سکوت اختیار کند. بنابراین، نتیجه استدلال آقای رضوی چیزی جز جلوگیری از انتقاد و خفه کردن صدای مخالف نیست. اگر غیر از این است، ایشان زمان مناسب برای انتقاد به سندیکای شرکت واحد را اعلام کند تا ما هم تکلیف خودمان را بدانیم و در غیر این زمان حرف زیادی نزنیم!

۳- « هر خواننده ای که دستی بر آتش مبارزه کارگری در ایران داشته باشد می داند که آن مصاحبه در غالبی (قالبی) یک جانبه بوده است و نبود امکان رسانه های آزاد راه هر نوع ابراز نظر آزاد و دوجانبه را بسته است و این نوع مناظرات مشکلات فنی و نظری خاص خودش را دارد که در زیر به آن خواهیم پرداخت.»

در مصاحبه مورد بحث، آقای رضوی به صراحت گفته است که تشکیلات مستقل کارگری تشکیلاتی است که به کارفرما کمک می کند. من نمی دانم که بیان این گفته چگونه به « نبود امکان رسانه های آزاد» مربوط می شود. آیا « نبود امکان رسانه های آزاد » باعث شده که آقای رضوی بگوید تشکیلات مستقل کارگری تشکیلاتی است که به کارفرما کمک می کند؟! چگونه؟! آیا اگر رسانه های آزاد وجود می داشت، تعریف آقای رضوی از تشکیلات مستقل کارگری فرق می کرد؟! آیا منظور آقای رضوی این است که او نظر دیگری درباره تشکل کارگری دارد اما عباس عبدی و رسانه اش مانع اظهار نظر آزادانه او شده اند؟! اگر چنین است، آیا آقای رضوی نمی توانست و نمی تواند نظر خود را در سایت و نشریه سندیکای شرکت واحد منعکس کند؟! به هر حال، منظور آقای رضوی از جمله بالا را نمی توان فهمید و متأسفانه او در « زیر» نوشته اش نیز به وعده خویش در مورد پرداختن به «مشکلات فنی و نظری خاص» این نوع مصاحبه ها عمل نکرده است. اما یک چیز روشن است و آن این است که این بهانه ناموجه تر از آن است که کسی را مجاب کند.

۴- « به جای آدرس دادن به ما که باید دنبال نهادهایی مثل سازمان لغو کارمزدی ایشان برویم که معلوم نیست که به اجرا درآوردند از کره مریخ باید به ایران بیایند یا نه، چرا از همان امکانات موجود حرکت نمی کند...»

اولاً چیزی به اسم سازمان لغو کارمزدی نه در ایران و نه در خارج کشور وجود ندارد. این ادعا اگر برای پرونده سازی نباشد در خوش بینانه ترین حالت از سر ناآگاهی و یا بی مسئولیتی است. ثانیاً، چنان که در بالا گفتم، برای کسی که بخواهد واقعیات جامعه ایران را بدون پیشداوری های رفرمیستی نگاه کند و بفهمد و همچون آقای رضوی خود را به کوجه علی چپ نزند، در ایران هیچ چیز امکان پذیرتر از لغو کارمزدی نیست. به اجرا درآوردن لغو کارمزدی نیز لازم نیست از کره مریخ بیایند. همان کارگرانی که در این جهنم برای درآوردن لقمه ای نان حاضرند نیروی کارشان را بفروشند اما خریداری پیدا نمی کنند پیشاپیش همه لغو کارمزدی را به اجرا در خواهند آورد، مشروط بر این که قبل از هر چیز نه در تشکل هایی مثل سندیکای یار و یاور کارفرما بلکه در سازمان سراسری و ضدسرمایه داری طبقه کارگر متشکل شوند. آقای رضوی کمی پایین تر باز هم به فعالان جنبش لغو کارمزدی تاخته و گفته است :

« چرا نمی خواهید از خواب دگماتیسم برخاسته و بپذیرید که اگر میلیون ها کارگری که در ایران از بی آیندگی و بی امنیتی شغلی و کاری در بحران اجتماعی و فقر هستند را فقط با تلاوت لغوکنندگان مزد نمی شود به وجود آورد. شما به جای مقایسه ایران با کشورهای غربی چرا نمی خواهید بپذیرید دوستانتان که با پول دولت های رفاه و مالیات کارگران آن جوامع زندگی راحت می کنند و فقط در عالم نظر به پوچی، بحران و قطع امید از مبارزه واقعی رسیده اند چه ربطی به ما دارد. آش خودتان را می خورید و حلیم مشتی باقر را هم می زنید.» پیش از هر چیز راستش نمی دانم قسم حضرت عباس را باور کنم یا دم خروس؟! حمله کردن به تئوری و تئوریسین و این را که « جنبش کارگری نیاز به تئوریسین ندارد» باور کنم یا به کاربردن کلماتی چون « دگماتیسم » را؟! از دو حال خارج نیست: یا آقای رضوی معنای دگماتیسم را نمی داند که در این صورت طوطی وار ادای « روشنفکران شکم سیر» را در آورده و صرفاً گنده گویی و اظهار فضل کرده است، یا معنا و در واقع ضرورت کاربرد این گونه مفاهیم و واژه ها را توسط کارگران درک می کند که در این صورت باید این ادعای عقب افتاده و « زورخانه ای» خود را که « جنبش کارگری نیاز به تئوریسین ندارد» پس بگیرد. اما اگر منظور از « دوستان» من فعالان جنبش لغو کارمزدی در خارج کشور باشد، باید بگویم اولاً اینان خود کارگرانی هستند که سال هاست در آنجا نیز تنها با فروش نیروی کار خود زندگی می کنند و نه تنها به « پوچی و بحران و قطع امید از مبارزه واقعی» نرسیده اند بلکه برخلاف آقای رضوی و سندیکالیست های دیگر در حال مبارز با سرمایه داری هستند و تمام زندگی شان را در این راه گذاشته اند. ثانیاً اینان را سرمایه داری دارد استثمار می کند، و نه تنها مالیات کسی را به آنان نمی دهد بلکه از آنان مالیات هم می گیرد. ثالثاً اگر منظور از « پول دولت های رفاه » کمک هزینه اجتماعی و حقوقی چون حق بیمه بیکاری و نظایر این ها باشد، باید گفت که این ها نه عطیه و بذل و بخشش دولت های رفاه بلکه دستاوردهای تاریخی مبارزه طبقه کارگر این کشورها هستند که اتفاقاً از جمله به لطف مزدوری و خوش خدمتی اتحادیه ها و سندیکاهای به اصطلاح کارگری و فقدان تشکل رزمنده ضد سرمایه داری در این کشورها سرمایه داری هم اکنون دارد یکی یکی آن ها را از کارگران پس می گیرد. داود رضوی به علت همان رفرمیسم سندیکالیستی اش حتی دستاوردهای هم طبقه ای های خودش را به حساب دولت های رفاه می گذارد. اما در این مورد که فعالان ضد سرمایه داری آش خودشان را می خورند و حلیم مشتی باقر را هم می زنند، باز صد رحمت به آنان که اگر حلیم دیگران را هم می زنند لااقل آش خودشان را می خورند. شما آقای رضوی هم آش حاج آقا عباس عبدی را می خورید و هم حلیم مستر گای رایدر و مستر دیوید کاکرافت را هم می زنید.

۵- « زمانی که سرکوبگران کارگر که از عوامل اصلی خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار (بودند) به محل سندیکا با حمایت عوامل امنیتی و در حضور پلیس حمله کردند آیا شما چه کاری کردید. در این چند سال حمایت های بین المللی از سندیکا را چرا زیر سؤال بردید و آن را تخطئه کردید در صورتی که شما خودتان در خفا با آن ها کار می کردید. فقط همکاری های بین المللی برای دیگران حرام است ولی برای خودتان حلال است. در صحبت سرخ و در عمل زرد.»

من در نوشته « سندیکا: از این جا مانده و از آن جا رانده» گفته ام و اینجا نیز تکرار می کنم که « کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» و من به عنوان یکی از اعضای آن در جریان حمله به فعالان شرکت واحد و نیز اعتصاب کارگران این شرکت فعال ترین حمایت ها را از کارگران به عمل آوردیم. اولاً در تابستان ۸۴ من و یکی دیگر از فعالان کمیته هماهنگی در تهران شخصاً در محل موقت سندیکا در حسن آباد حضور یافتیم و ضمن ارائه بیانیه حمایت

کمیته هماهنگی از مبارزات کارگران شرکت واحد (که در همان جا توسط منصور اسانلو برای کارگران قرائت شد) به طور شفاهی نیز حمایت خود را از مبارزات کارگران اعلام کردیم. ثانیاً در حالی که هیچ کس و هیچ تشکل و هیچ جریانی در هیچ کجای ایران تریبونی در اختیار فعالان شرکت واحد نگذاشته بود ما ضمن دعوت فعالان سندیکا به مراسمی که در تالار گل سرخ تهران برای گرامیداشت معدنچیان جان باخته معدن « باب نیزو» برگزار کردیم تریبون در اختیار آنان گذاشتیم و من شخصاً از منصور اسانلو خواستم اگر حرفی برای گفتن دارد می تواند برای حاضران بگوید و او نیز سخنانی را از جمله خبر اقدام رانندگان شرکت واحد مبنی بر نگرفتن بلیط از مسافران در اعتراض به نداشتن کمک راننده بیان کرد. ثالثاً پس از اعلام اعتصاب برای اوایل دی ماه ۸۴، ما (کمیته هماهنگی) متن بیانیۀ حمایت قاطعانه خود از اعتصاب را در پشت صفحه فراخوان سندیکا تکثیر کردیم و فعال تر از خود فعالان شرکت واحد صدها نسخه از آن را در تهران و به ویژه در مناطق مختلف شرکت واحد و در اکثر پایانه ها توزیع کردیم. رابعاً در سرکوب و دستگیری گسترده کارگران شرکت واحد در اوایل بهمن ماه ۸۴، که ما به مناسبت سالگرد جان باختن کارگران خاتون آباد گلگشتی در دامنه کوه های شمال تهران برگزار کرده بودیم و تنها پس از بازگشت به تهران از دستگیری کارگران باخبر شدیم (دو روز پیش از آن تعدادی از فعالان سندیکا را احضار و بازداشت کرده بودند و ما هیچ گونه خبری از این بازداشت و نیز یورش شبانگاهی به سایر کارگران در شب جمعه ۸ بهمن نداشتیم)، ما بلافاصله این سرکوب گسترده و وحشیانه را محکوم کردیم و متن کتبی آن را به طور گسترده در مناطق تهران پخش کردیم. در ۱۵ فوریه ۲۰۰۴ نیز، که از طرف کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری (ICFTU) به عنوان روز حمایت از کارگران شرکت واحد اعلام شده بود، ما در کمیته هماهنگی منطقه تهران با آن که حمایت این اتحادیه را از کارگران شرکت واحد قبول نداشتیم و نداریم، برای حمایت از خانواده های کارگران دستگیر شده در جلو مجلس حضور یافتیم و طرفه این که هیچ کدام از فرمیست هایی را که بعداً فرصت طلبانه ما را به عدم حمایت از کارگران شرکت واحد متهم کردند در آنجا ندیدیم! و بالاخره این که دستگیری اخیر من در پارک چیتگر فقط به دلیل حمایت و پشتیبانی از یکی از اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد بود که نیروی انتظامی در برخورد با جمع کارگری ما در پارک چیتگر می خواست ایشان را با خود به قرارگاه پلیس ببرد و ما از او دفاع کردیم و به همین علت ما را نیز بازداشت کردند.

به این ترتیب، اگر منظور داود رضوی حمایت از کارگران شرکت واحد باشد ما در حد توان خود این کار را کردیم. اما اگر منظور او از « حمایت های بین المللی» ترفند اتحادیه های تا مغز استخوان وابسته به سرمایه بین المللی است، آری ما افتخار می کنیم که نه تنها به توهم کارگران به این مزدوران سرمایه دامن نزده ایم بلکه ترفند آن ها را افشا کرده ایم و باز هم خواهیم کرد. اما در این مورد که آقای رضوی ادعا کرده است که من در خفا با این اتحادیه ها کار کرده ام ایشان ملزم است که این ادعا را ثابت کند. در غیر این صورت، فقط یک اتهام زشت و کثیف به من زده است. اثبات این نیز که من در صحبت « سرخ » و در عمل « زرد » هستم به اثبات ادعای همکاری من با اتحادیه های فرمیست بستگی دارد. بنابراین، یا آقای رضوی این ادعا را ثابت می کند که در آن صورت من در مقابل جنبش کارگری پاسخگو خواهم بود یا نمی تواند این کار بکند، که در این حالت کمترین کاری که ایشان باید بکنند پس گرفتن ادعای خود و عذرخواهی از من در ملاعام است. از این که بگذریم، این حرف را که فلان کس در صحبت سرخ است

و در عمل زرد قاعدتاً کسی باید بزند که برای سرخ بودن ارزش قائل باشد. این گونه حرف زدن برای دهان کسی که نه تنها در عمل سرخ نیست بلکه حتی در صحبت هم ادعای آن را ندارد، زیادی بزرگ است. حرف خود را زدم. اما این پرسشش تأسف آور همچنان برایم باقی می ماند که چرا باید یک کارگر درمقابل انتقاد از همسویی اش با کسانی چون عباس عبدی این گونه خصمانه و تهمت زنانه به یک فعال ضدسرمایه داری حمله کند؟

محسن حکیمی

مهرماه ۱۳۸۷